

تاوان خیانت



#تاوان_خیانت3

#پارت_174

کیسه آب گرمو با نوک انگشتم برداشتم و روی مبل کناری انداختم.
خودم از هر پماد یکم روی پاش ریختم و مشغول مالیدن شدم.
بابا سرشو جلو آورد و روی کرمو فوت کرد که خندیدم.

-چیکار می کنی؟

-زودتر خشک شه اثر کنه.

کاش یکی از کارکنای شرکتش یا خدمتکارها اینجا بود و این صحنه رو می
دید مطمئنم با فیلمش می تونست تا آخر عمرش ازش باج بگیره.
درسته که اون برای همه سختگیر و گاهی خشن بود اما ندیدم تاحالا برای
ماها خشن باشه.

-تموم شد.

الکس از جاش بلند شد و گفت:

-من میرم اتاقم.

تا خواست از مبل پایین بیاد بابا دوباره بغلش کرد.

-میرمت، پله ها زیاده پات درد میگیره.

سریع مچ پامو گرفتم و بلند ناله کردم.

-آیی پای منم درد گرفت.

-ا تیر غیب خوردی، اشکال نداره آروم بیا بالا.

-همین؟ الکسو بغل می کنی من خودم آروم بیام؟

-می خوای کولت کنم؟

-خیر من قهرم میشینم همین جا ددی بیا.

-اوکی بشین.

الکس ریز خندید و من با چشمای گرد رفتنشونو نگاه کردم.

می دونستم شب چه جوری تلافی کنم، همشون به شوخی هام عادت

داشتن اما امشب یه جا رو می ترکوندم.

موبایلمو درآوردم و یکم بازی کردم.

حسابی درگیر بازی بودم و نفهمیدم زمان چه جوری گذشت فقط صدای

زنگ های مکرر تلفن برو رو می شنیدم که هی از اینور سالن به اونور می

رفت.

گوشی رو پایین آوردم و کلافه رو به بابا گفتم:

-مگه وکیل و چند نفر دیگه بالاسر شرکت نیستن چرا انقدر توی مسافرت

بهت زنگ می زنن؟

موبایلشو توی جیبش گذاشت.

-وقتی خودت وارد یه کار بشی می فهمی.

-من مسافرت برم همشونو دایورت میکنم به یه...
با اخمش سریع حرفمو خوردم و لبخند بزرگی زدم.
-به وکیل، آره وکیل...

تاوان خیانت, [PM 1:09 12/9/2023]

✨💧❤️ ✨💧❤️ ✨💧❤️

✨💧❤️ ✨💧❤️

✨💧❤️

✨

#تاوان_خیانت3

#پارت_175

سری به عنوان تاسف تکون داد و دوباره با زنگ تلفنش ازم دور شد.
حوصلم سر رفت، بابا که همش سرش توی کار بود و الکس هم اونجوری.
تلویزیون رو روشن کردم ولی برنامه هاش حوصله سربرتر بودن.
دوباره موبایلمو برداشتم که صدای خنده های مامان زودتر از خودش
اعلام وجود کرد.

تند سمت در سالن چرخیدم، همشون باهم داخل اومدن.
چه زود برگشتین!

-اوم... خب اونجوری که فکر می کردیم نبود.

مامان خسته سری تکون داد و سمت پله ها رفت اما نریمان و شایان
سمتم اومدن.

-عصر می بریمتون یه جای قشنگ که حسابی کیف کنید.

سری برای شایان تکون دادم.

-این پمادای من نیست؟

دد پماد و کرم ها رو برداشت و یه نگاه بهشون انداخت و بعد به من نگاه
کرد.

-چیزیت شده؟

-نه...

شایان سریع به اطراف نگاه کرد و گفت:

-الکس کو؟ بلایی سرش اومده؟

-آروم، الان مامان می شنوه. هیچیش نشده بالا خوابه فقط یکم پاش پیچ
خورده.

-این پماد سوختگیه.

-بابا یکم سوزوندش، البته از قصد نبود.

شایان نگران زودتر از همه راه افتاد و بالا رفت.

من و دد هم پشت سرش بالا رفتیم.

با ورود پر سر و صدامون الکس از خواب پرید و گیج نگاهمون کرد.

-چی شده؟

صداش بیشتر دورگه و خش دار شده بود که به نظرم حتی کیوت ترم شده
بود.

شایان فوری کنار پاهاش نشست و ملفحه رو کنار زد.
-چیکار کردی با خودت؟ چرا زنگ نزدی بیایم؟
-خوبم دد...
-نریمان بیا پاش رو ببین، عکس نمی‌خواد؟
نریمان اون طرف تخت رفت و دستشو آروم روی پای الکس گذاشت و
واقعا داشت معاینه می‌کرد.
الکس چشم غره ای بهم رفت و لب زد: چرا گفتی؟
شونه ای بالا انداختم و مثل خودش لب زدم: خودشون فهمیدن.
-خوبه ترک برنداشته، سالمه.
-نگاه بچه رو چه جوری سوزونده این نیما.
نریمان از پمادی که همراهش بود دوباره یکم زد و گفت:
-نسوخته فقط یکم قرمز شده.
-قرمز سوختن نیست پس چیه؟
قبل از اینکه دعواشون بگیره سریع جلو رفتم و گفتم:
-آقایون آروم، الان آوا صداتونو بشنوه، بیاد تا یه دور هممونو نبره
بیمارستان ول نمیکنه.
الکس سریع ملفحه رو روی سرش کشید و گفت:
-من خوابم برید بیرون از اتاقم.

تاوان خیانت, [AM 11:27 12/10/2023]





#تاوان_خیانت3

#پارت_176

امروز آخرین روزی بود که توی شمال می موندیم و قرار بود فردا صبح زود برگردیم.

پس دوباره با الکس بیرون زدیم، می خواستیم یکم دیگه اطرافو بگردیم. دیشب کلی توی ساحل خوش گذروندیم و دد کنسرت زنده برامون اجرا کرد.

-نرسیدیم؟

الکس سری بالا انداخت و نچی کرد.

-آخر نگفتی کجا داریم میریم.

-دو دقیقه صبر کنی میفهمی.

پوفی کردم و دوباره به جاده خیره شدم، سرسبزی اینجا رو دوست داشتم.

یه ربع بعد سرعتش کمتر شد و سمت ساحل رفت.

-از دم ساحل اومدیم یه ساحل دیگه؟

-اینجا موتور و قایق اینا داره.

گوشه ای پارک کرد و باهم پیاده شدیم.
نگاهم بین دختر و پسرای جوون می گذشت که الکس دستمو کشید و
دنبالش راه افتادم.
تا خواستم بیرسم کجا میریم چشمم به پرهام خورد.
-این اینجا چیکار می کنه؟
-ها، آهان نمی دونم...
مشکوک به الکس نگاه کردم.
-از کجا فهمیدی کیو میگم؟
تند شونه ای بالا انداخت و انکار کرد.
-کی وقت کردی باهاش حرف بزنی، هماهنگ کنی؟
-بیا دیگه آدریا، مگه چیکار کردن به این خوبین.
-از رفتارشون خوشم نمیاد، من نمیام.
-اذیت نکن، الان دیدنمون زشته بریم.
با زور منو سمتشون کشید و تا بهشون رسیدیم پرهام جلو اومد.
-سلام، می بینم پات خوب شده.
الکس خندید و گفت:
-وقتی دوتا دکتر تو خونتون باشه بیشتر از یه روز مریض نمی مونی.
-چه جالب.
نگاهش روی من نشست که بی میل سلام کردم و اونم جوابمو داد.
-بیا با بچه ها آشناتون کنم.
سمت چندتا دختر و پسر رفت و الکس منو دنبالشون کشوند.

تاوان خیانت, [PM 12:42 12/11/2023]



#تاوان_خیانت3

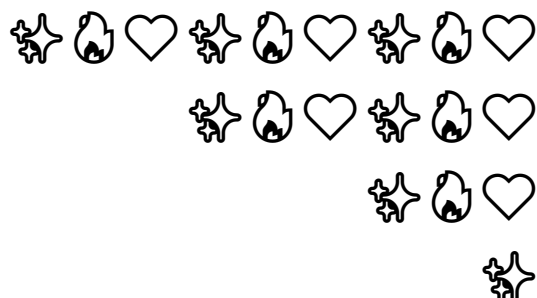
#پارت_177

پرهام ما رو به همشون معرفی کرد و اونا هم گرم باهامون دست دادن.
جمعشون انقدر زود باهامون صمیمی شد که نمی تونستم باور کنم!
-بچه ها پایه ی کیل اسکی هستید؟
چند نفری موافق بودن و چند نفریم مخالف.
-نه، الکس هم نمی تونه پاش هنوز خوب نشده بچه ها.
ابروهام بالا پرید، پرهام بدجوری تمام حواسش به الکس بود یا من
اشتباه می کردم؟
الکس با لبخندی جواب داد:
-من یه چیز دیگه امتحان می کنم هرکاری دوست دارید بکنید.
یکی از دخترها جیغی زد.
-وای خدا چقدر کیوته.

تای ابروی الکس بالا پرید و من خندمو خوردم تا عصبی نشده.
اخمو سمتم برگشت که دستشو فشار دادم به آلمانی تند گفت:
-تو دریا غرقش کنم؟
مثل خودش اما با خنده جواب دادم:
-دوستات بودن چی شد؟
رادوین پرید وسط حرفمونو بلند اعتراض کرد.
-به یه زبونی حرف بزنی ماهم بفهمیم.
چشمام برقی زدن، خوشحال شدم از اینکه حداقل آلمانی متوجه نمیشن
اینجوری بهتر بود.
-میگم بریم پاراسل اگه کسی نمیترسه.
الکس هم خوب بلد بود دروغ بگه! انقدر طبیعی لعنتی...
-پاراسل فکر کنم نیم ساعت دیگه باز بشه.
بچه ها داشتن یکی یکی تایید می کردن که با شنیدن صدای آشنایی
خشکم زد.
-ببخشید دیر کردم.
-کجایی دختر از مهمونام دیرتر رسیدی!
بوی عطرش از کنارم گذشت و از پشت سرمون جلو اومد...
خودش بود!
با دیدنم چشماش گرد شد و اونم جا خورد.
-شما دوتا!
الکس تند بغلش کرد و با بهت گفت:

-پاییز! باورم نمیشه...
تو بغل همدیگه بالا و پایین پریدن، بعد از چند لحظه پرهام از هم
جداشون کرد و گفت:
-همو می‌شناسید؟
چشمام قفل دست پرهام شد که پاییز رو گرفته بود.
-تو پست یخ همو دیدیم، آدریان یه اسکیت باز ماهره بچه ها.
نگاه همشون یه دفعه روی من زوم شد!

تاوان خیانت, [AM 11:24 12/12/2023]



#تاوان_خیانت3

#پارت_178

آب دهنمو پر سر و صدا قورت دادم، چرا یهو نگاهشون اینجوری شد!
رز همون دختر جیغ جیغو دوباره جیغی کشید و با هیجان گفت:
-منم می‌خوام ببینم، مسابقه هم شرکت کردی؟
همین مونده بود وسط تمرین هام یه جفجغه هی جیغ بکشه.

برای اینکه از سر خودم بازش کنم بی میل گفتم:

-اگه انقدر دوست داری ببینی یه روز که تمرین داشتم میگم بهت.

رز از خوشحالی بالا و پایین پرید، اکثر بچه های این اکیپ سنشون حدود بیست تا بیست و شیش بود از شانس خوبم رز از من کوچیکتر بود و البته پاییز...

-بچه ها قرار شد چیکار کنیم؟

تا خواستم جواب پاییزو بدم، پرهام دست بکار شد و گفت:

-میریم پاراسل، بریم بلیط بگیریم.

با حرفش همه راه افتادن. منتظر یه فرصت بودم تا با پاییز صحبت کنم اما اون مدام با بقیه حرف می زد و این وسط پرهام بدجوری بهش چسبیده بود.

لعنتی، از اولم از این پسر خوشم نمی اومد و حالا دوست داشتم تو دریا بندازمش.

پرهام و رادوین بچه ها رو شمردن و جلو رفتن تا به تعداد بلیط بگیرن. نفهمیدم الکس کی بغل پرهام رسید و صدای خنده هاشون بلند شد.

-چرا تنها وایستادی؟

پاییز کی کنارم رسید! چشمام برقی زدن اما سریع خودمو کنترل کردم.

-خب کسیو نمی شناسم زیاد.

دستمو گرفت و گفت:

-بیا بریم آشنات کنم.

سریع گرفتمش و یه قدم نزدیک تر شدم.

-نمی خواد، یعنی چیزه... میگم خیلی جالبه تو هم همزمان با ما اومدی
شمال!

آروم خندید و سری تکون داد.

-آره واقعا، تو دوتا برخورد اتفاقی داشتیم.

-می خوای شمارمو داشته باشی، برخورد بعدی اتفاقی نباشه؟
اخم بامزه ای کرد و تند گفت:

-اگه دوست نداری نزدیکت نمیام.

ابروهام از تعجب بالا پریدن، مگه چیز بدی گفتم!

-نه منظورم این نبود پاییز! می خواستم اگه جایی میریم بهت بگم شاید
خواستنی باهامون بیایی.

یه دفعه لپ هاش قرمز شدن و لبشو آروم گاز گرفت.

تاوان خیانت, [PM 12:05 12/13/2023]

✧💧❤️✧💧❤️✧💧❤️

✧💧❤️✧💧❤️

✧💧❤️

✧

#تاوان_خیانت3

#پارت_179

قیافش انقدر بامزه شده بود که لبخند بزرگی بهش زدم.
-خب شمارم...

تند موبایلم رو درآوردم و شمارش رو ذخیره کردم. بهش زنگ زدم و گفتم:
-اینم شماره من که افتاد.
سری تکون داد و گفت:

-تا کی شمال هستید؟ فردا ما می‌خوایم بریم جنگل میوه اتراق.

-چه بد، ما فردا صبح زود برمی‌گردیم تهران.

-حیف شد پس، البته ما هم زیاد نمی‌مونیم و برمی‌گردیم. تو پیست فکر
کنم دوباره همو ببینیم.

سری تکون دادم.

-بچه‌ها کجا موندید نوبت شماست.

رادوین صدامون کرد و خودش سوار پاراسل شد.

الکس وسط رادوین و پرهام نشسته بود که قایق راه افتاد و پاراسل
سرعت گرفت.

-بیا دیگه آدریان.

تند به خودم اومدم و دنبال پاییز راه افتادم. همه بچه‌ها سه نفری سوار
شده بودن و حالا فقط من و پاییز مونده بودیم.

مسئولش به صندلی اشاره کرد و گفت:

-دونفری می‌شنید یا تکی؟

پاییز سریع نگاهم کرد و گفت:

-من تکی می‌ترسم.

به زور جلوی خوشحالیمو گرفتم تا نشون ندم و رو به مسئلش گفتم:
-دو نفری میشینم.

جلیقه های نجات رو تنمون کردیم.

دست پاییزو گرفتم و با احتیاط سوارش کردم و خودمم کنارش نشستم.
کمربندامونو بستیم، دو تا از مسئل هاش چتر و وسایل رو تند به صندلی
وصل کردن و قایق با سرعت راه افتاد و ما دنبالش کشیده شدیم.
پاییز با هیجان جیغی زد و دستمو محکم گرفت.

-خیلی خوبه، یوهو...

-اولین بارته سوار شدی؟

با هیجان جیغ زد:

-آره...

-یکم فقط ترس داره، بلند بشه دریا زیر پاته و صحنه ی فوق العاده ایه.

پاییز تند تند سرشون تکون داد و محکمتر منو چسبید.

کم کم داشتیم از سطح دریا فاصله می گرفتیم و بلند می شدیم.

پاییز تند به زیر پاش نگاه کرد و سرشو بالا آورد و چشماشو بست.

دستمو روی دستش گذاشتم و فشار آرومی بهش دادم.

-چیزی نیست، نترس الان کامل بالا میریم.

سرشو تند تند تکون داد.

-نمی ترسم...

برای اینکه حواسشو پرت کنم گفتم:

-نگفتی چند سالته کوچولو.

-من کوچولو نیستم، هفده ساله.

تاوان خیانت, [PM 12:11 12/14/2023]

✨💧❤️ ✨💧❤️ ✨💧❤️

✨💧❤️ ✨💧❤️

✨💧❤️

✨

#تاوان_خیانت3

#پارت_180

-اوه، من دو سال بزرگترم ازت.

آروم چشماشو باز کرد و با حیرت نگاهم کرد.

-واقعا؟

سرمو تگون دادم. تارهای موهایش رو از روی چشمش کنار زدم و پشت

گوشش فرستادم.

-اطرافتو ببین پاییز، چقدر قشنگه اینجا!

نگاهشو آروم ازم گرفت و به اطرافش داد، وقتی پایینو نگاه کرد ترسیده

لرزی کرد و سرشو توی گودی گردنم قایم کرد.

-من می ترسم آدریان...

دستمو محکم دورش حلقه کردم.

-از چی خوشگل خانم؟
بیشتر تو بغلم لرزید و آروم گفت:
-از دریا، اگه بیفتیم توش و غرق بشیم...
-جلیقه تننه، منم محکم گرفتمت نمیزارم بیفتی.
آروم سرشو از گودی گردنم بیرون آورد، با دیدن چشمای خیسش قلبم
لرزید...
-بزار علامت بدم پایین بیارنمون.
-نه
وا رفته بهش نگاه کردم و گفتم:
-مگه نمی ترسی.
بیشتر بهم چسبید و گفت:
-خودت قول دادی مواظبمی.
لبخند بزرگی بهش زدم و یه دستمو دورش حلقه کردم.
سرشو روی شونم گذاشت و فقط به آسمون خیره شد.
-آسمون چقدر خوشگل شده! طلوع آفتاب خیلی قشنگه.
-آره ولی طلوع آفتابو تاحالا دیدی پاییز؟
سرش سمتم چرخید و با خنده ی آرومی گفت:
-من آدم سحر خیزی نیستم.
-یه روز زودتر بیدار شدن ارزششو داره.
-پس برگشتیم تهران قرار بزاریم؟
چشمام برقی زدن، تند سری تکون دادم و گفتم:

-حتما.
-آدریان.
ناخودآگاه زمزمه کردم:
-جانم؟
-چقدر ایران می مونید؟
-فکر کنم دو ماه.
-کاش بیشتر می موندید.
-بعدش دانشگاه شروع میشه، نمیتونم.
-سوئیس می خوام دانشگاه بری؟
-احتمالا.
-پس من برای دانشگاه میام اونجا.
شوکه نگاهش کردم.
-واقعا؟
سرشو آروم تگون داد.

تاوان خیانت, [AM 11:28 12/16/2023]



#تاوان_خیانت3

باورم نمی شد انقدر راحت و زود برای آینده اش برنامه ریخت! ته دلم دوست داشتم بخاطر قطع نکردن ارتباطش با من باشه. یعنی ممکن بود؟
یه دفعه بادی وزید که پاییز جیغ بلندی کشید.
محکمر گرفتمش.

-هیس چیزی نیست.

-من می ترسم آدریان...

-الان میریم پایین یکم تحمل کن.

با دستم به مسئولش علامت دادم که زود فهمید.

پاییز چشماشو بسته بود و دیگه حاضر نبود یه پلک بزنه.

بعد از چند دقیقه بالاخره روی دریا فرود اومدیم و توی جایگاه رفتیم.

-حالت خوبه پاییز؟ پایین اومدیم.

آروم چشماشو باز کرد با دیدن اطرافمون نفس عمیقی کشید.

کمر بندمو تند باز کردم و بعد به پاییز کمک کردم و با هم بلند شدیم.

دستشو گرفتم و از پله ها پایین آوردمش.

-دستت یخ زده!

-فشارم یکم افتاده چیزی نیست.

نگران روی سنگی نشوندمش تا حالش بدتر نشده.

دستی روی جیب هام کشیدم، لعنتی هیچ شکلاتی نداشتم.

-شکلات همراهت نداری پاییز؟
سرش رو آروم تکون داد که فهمیدم نداره.
-پس همینجا بشین تا برم بخرم بیام.
سریع دستمو گرفت و گفت:
-نه خوبم، نرو.
-سرت گیج میره حالت بدتر میشه اینجوری.
بازم مخالفت کرد که مجبور شدم همونجا وایستم.
نگاهم به اطراف بود تا اگه کسی رد می شد و خوراکی می فروخت رو
بینم و چیزی ازش بخرم.
-وقتی اینجوری می بینمت احساس می کنم سال هاست که همو می
شناسیم.
گیج نگاهش کردم. شاید حق باهاش بود وگرنه چرا من باید نگران افت
فشارش می شدم.
با صدای خنده اش به خودم اومدم.
-چرا می خندی؟
-قیافت خیلی بامزه شده آخه.
-داشتی مسخره ام می کردی؟
تند تند سرش رو تکون داد و گفت:
-نه، به هیچ وجه...
-آدریا...
الکس که توی بغلم پرید حرف پاییز قطع شد.

تاوان خیانت, [PM 12:11 12/18/2023]



#تاوان_خیانت3

#پارت_182

-وای آدریا خیلی خوب بود مگه نه؟ کمر بندش راحت باز می شد راحت می شد از اون بالا شیرجه بزنی...

الکس برای خودش تند تند حرف می زد و پاییز رنگش بیشتر می پرید.

-ولی پرهام محکم گرفتم نداشت، هرچی گفتم شنا بلام گوش نکرد.

-باید از پرهام تشکر کنم که نداشت بلایی سر خودت بیاری.

دوباره زد تو فاز زبون مادری و شروع کرد غرغر و فحش دادن.

با خنده دستامو روی دهنش گذاشتم.

-هی الکس!

پرهام و رادوین بهمون رسیدن و پرهام بلند گفت:

-الکس می گفت مدرک غریق نجاتی داری اگه غرق بشه نجاتش میدی.

الکس از ریز دستم بیرون اومد و گفت:

-مسابقه شنا هم بدین ازت می‌بره.
پرهام پوزخند نامحسوسی زد و گفت:
-مطمئنی از پشش برمیاد؟
-می‌خوای امتحان کنی؟ آدریا بیا...
با جیغ پاییز حرف الکس قطع شد و همگی سمتش چرخیدیم.
-بس کنید، اه حالم بد شد...
پرهام سریع کنارش زانو زد و نگران گفت:
-چی شدی؟ حالت بده بیرمت بیمارستان؟
کنار گوش الکس آروم زمزمه کردم:
-شکلات داری؟
دستشو تو جیبش کرد و با نیش باز درآورد.
-از اون خوشمزه هاش.
سریع شکلاتو از دستش گرفتم و جلدش رو یکم باز کردم و جلوی پاییز
گرفتم.
-بیا اینو یکم بخور فشارت میاد بالا.
انگشتاش که دور شکلات حلقه شد دلم خواست پوزخندی به پرهام بزنم.
الکس نگران اون طرف پاییز نشست و گفت:
-خوبی؟
پاییز سری تکون داد و آروم جوابشو داد.
کم کم بقیه بچه ها هم اومدن و دورمون جمع شدن.
تا چشم رز به پاییز خورد یه دفعه جیغ بلندی کشید که از جا پریدم.

-وای این شکلاتو از کجا آوردی؟ تو ایران من ندیدم! منم میخوام بخرم...
چشمام گرد شدن، برای یه شکلات گلوشو داشت پاره می کرد!
-الکس بهم داد.
رز یه دفعه پرید بغل الکس و با نهایت لوس بازی گفت:
-عشقم از کجا خریدی؟
-هایپر نزدیک خونمون!
-وای ویلاتون کجاست؟ من با تو برمی‌گردم عشقم.
-منظورم خونمون تو سوئیس بود عزیزم.
نتونستم جلوی خودمو بگیرم و از خنده منفجر شدم و پشت سرم صدای
خنده ی رادوین بلند شد.

تاوان خیانت, [PM 1:11 12/20/2023]



#تاوان_خیانت3

#پارت_183

رز با حالت قهر ازمون رو گرفت و پاییز با مهربونی شکلاتشو نصف کرد و

بهش داد.

بودن با پاییز تمام فکر و ذهنمو مشغول خودش می کرد جوری که
نفهمیدم کی شب شد!

-گوشیت زنگ میزنه آدریا.

با تشر الکس موبایلمو از جیم بیرون کشیدم که تصویر نریمان افتاده بود.
سریع تماسو وصل کردم...

-کجایی ورپریده؟ نمیگی من پیر کور علیل تو خونه تنها افتادم گیر قوم
ظالمین؟

صداش مثل پیرزنا شده بود که بلند خندیدم.

-رو آب بخندی، جوابمو بده جوجه.

-با دوستانمونیم

-نه خوشم میاد مثل نیما بی دست و پا نیستید فقط دافاشو بردار سرت
کلاه نره.

-پس به آوا میگم داف دوست داری.

-تا ده مین دیگه خونه نباشی یکاری می کنم آوا برای شام سروت کنه.

-اذیت نکن دیگه، من باید برم زود برمی گردیم، بوس بای.

صدای ماچش توی گوشم پیچید و تلفنو قطع کردم.

رز نداشت موبایلو پایین بیارم و تند گفت:

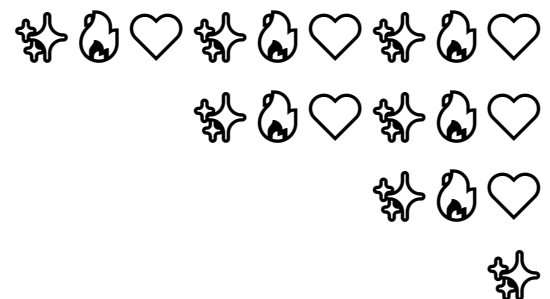
-می خواین برگردین؟

-آره، چند ساعت دیگه برمی گردیم تهران.

-دد بود؟

سری برای الکس تکون دادم و گفتم:
-ما دیگه بریم، دفعه بعد تو تهران می بینیمتون اگه شهر دیگه نریم.
رابطم توی این چند ساعت با رادوین بهتر شده بود که به شوخی گفت:
-با ددی پولدار کیف میدی جهان گردی.
الکس که منتظر کل کل بود فرصتو از دست نداد و تند گفت:
-اگه می تونی برو یه ددی پولدار پیدا کن ندیده از دنیا نری.
قهقهه جمع بلند شد و با خنده و شوخی از بچه ها خداحافظی کردیم.
برای بار آخر به پاییز نگاه کردم و سوار ماشینمون شدیم و راه افتادیم.

تاوان خیانت, [PM 12:28 12/23/2023]



#تاوان_خیانت3

#پارت_184

-آه چقدر خسته شدم.
خمیازه ای کشید و بیشتر تو دل صندلی فرو رفت که گفتم:
تا چند دقیقه پیش یه جا بند نبودی که.

-کی، من؟ تو که همش چشمات رو پاییز بود کی وقت کردی منو ببینی؟
با حرفش چشمام درجا گرد شدن و سریع نگاهش کردم.
-هوی جلوتو نگاه کن الان می کشیمون.
-من کی نگام رو پاییز بود؟
-نه من بودم انقدر تابلو از کنارش تگون نمی خوردم، همه فهمیدن چشم
داری بهش.
-چرت نگو الکس همینجا پیادت می کنم خودت تنهایی برگردی خونه.
-من راه خونه رو بلد نیستم بزن کنار خودت پیاده شو، من با جی پی اس
ماشین میام.
-چقدر پررویی تو.
-اتفاقا پرهامم زیاد می گفت.
-آه بیا، خودتم که همش چسبیده بودی به پرهام.
-خب که چی؟ اون پسره
-حالا اون شد پسر، کی بود می گفت عشق جنسیت نمی شناسه؟
-من که عاشقش نشدم، چرت بگی منم میرم به همه میگم توهم به پاییز
چشم داری.
-اوکی، من چیزی نمیگم تو هم حرفی نمیزنی.
-سری تگون داد و توافق کردیم.
-نفسمو محکم بیرون دادم و پامو بیشتر روی گاز فشردم.
-من خودم هنوز حسمو به پاییز نمی دونستم و الکس اینجوری مچمو
گرفته بود!

بعد از چند دقیقه که توی سکوت گذشت به خونه رسیدیم.
تا از ماشین پایین رفتم ای جی با هاپ هاپ خودشو بهم رسوند و دورم
چرخى زد.

دستم روی سرش کشیدم و کمی خاروندمش.
تا خواستم بغلش کنم و داخل ببرمش صدای داد شایان از نزدیک در
سالن اومد.

-نیاریش تو، آوا از دستش عصبانیه.

-چرا؟ چی شده باز؟

-شیطون اشتباهی رفته اتاق آوا، چندتا از لباساشو خراب کرده.

-آره ای جی؟ تو که پسر خوبی بود بازم با پنجولات لباس پاره پوره کردی؟
تو چشمام نگاه کرد و مظلوم هاپ هاپی کرد که زوری جلوی خودمو گرفتم
لبخند نزدم.

-امشب نمیتونی بیایی داخل، باید همینجا بخوابی.

دوباره هاپ هاپ کرد که نه محکمی بهش گفتم و اونم با حالت قهر
سرجاش برگشت.

تاوان خیانت, [PM 12:57 12/27/2023]

✨💧❤️ ✨💧❤️ ✨💧❤️

✨💧❤️ ✨💧❤️

✨💧❤️

✨

#تاوان_خیانت3

#پارت_185

داخل که رفتم الکس رو دیدم که با هیجان داشت یه چیزی رو برای ددی تعریف می کرد و اون براش میوه پوست می کند.
نگران از اینکه یه دفعه پاییز از دهنش بیرون نپره جلو رفتم و لبخند بزرگی زدم.

-دو دقیقه برس بعد پر حرفی کن.

-اینا خیلی خوشمزس آدریا.

تمام انگشتاش قرمز شده بودن و لب و دهنشم همینطور.

یکی از اون توت های قرمز رو برداشتم و گفتم:

-توته وحشیه؟

-نه بابا میگه پادشاه توت.

ددی خندید و با سر تایید کرد.

-شاتوت میگن.

یکیش رو توی دهنم انداختم که مزه ی ترشش در اومد.

یکی دیگه برداشتم که نریمان و شایان سر رسیدن.

نریمان روی اوپن نشست و کاسه توت ها رو سمت خودش کشید و گفت:

-دوست جدید پیدا کردید ما رو یادتون رفت!

الکس کاسه رو سمت خودش کشید و اعتراض کرد.

-این مال ماست دد.

-خودم خریدمش بچه، ولش کن.

شایان سعی کرد کاسه رو بگیره.

-نیم کیلوشو خوردی نریمان دل درد میگیری.

نریمان و الکس بی توجه سعی داشتن مشتش بردارن و تند بخورن.

توی چند ثانیه همه جا رو داشتن گند می کشیدن.

ددی با ظرف کوچیکتر برگشت و اونو توی دستام گذاشت.

-این مال تو.

تا سر اون دو نفر سمتم برگشت سریع کاسه رو برداشتم و از پیششون فرار

کردم.

از پله ها بالا رفتم و وارد اتاقم شدم.

پیرهنمو درآوردم و روی تختم جوری نشستم که نه خیلی صاف بودم نه

خیلی حالت درازکش.

موبایلمو در آوردم و از روی شماره ی پاییز وارد اکانت های مجازیش

شدم.

روی عکس پروفایلش زدم و مشغول نگاه کردن شدم.

با یه دست شاتوت می خوردم و با اون یکی پروفایل هاشو نگاه می کردم

که یه دفعه دستم به تماس تصویری خورد...

سرفه ای کردم و سریع سیخ نشستم تا خواستم تماسو قطع کنم پاییز

جواب داد!

-سلام آدریان...

تاوان خیانت, [PM 2:06 12/31/2023]

✨💧❤️ ✨💧❤️ ✨💧❤️

✨💧❤️ ✨💧❤️

✨💧❤️

✨

#تاوان_خیانت3

#پارت_186

لعنتی چقدر زود جواب داد.

-سلام، خوبی؟

انگار اونم تنها توی اتاقش بود، لباس های خونگی صورتی عروسکیش
مثل بچه ها کرده بودش.

-آره، تو خوبی؟ چرا زنگ زدی؟

-اوووم می خواستم بهت بگم می خوام برگردی مواظب خودت باش.
خنده ی بانمکی کرد و گفت:

-حتما، تو هم مواظب باش نصف شب راه میفتین خطرناکه.

نمی دونم چرا از حرفش دلم گرم شد.

-نگران نباش ما عادت داریم همه مسافراتمون یه سرش به نصف شب

بکشه.

پاییز یکم نزدیکتر شد و گفت:

-برای پاتیناژ رفتی دوست جدید پیدا نکنی، من زود میام.

صدای خنده ام بلند شد، به زور سعی کردم جلوی خودمو بگیرم.

-کوچولوی حسود ولی اگه زود برنگردی قول نمیدم با کسی دوست نشم.

جیغ آرومی کشید و چشماشو بامزه گرد کرد.

-چقدر راحت دوستای جدید پیدا می کنی بقیه رو فراموش می کنی.

-الان بازم حسودی کردی؟

دوباره جیغی کشید که صدای خنده ام بلند شد.

یکی از دور پاییزو صدا کرد که سریع خنده ام رو خوردم. اون صدای

مردونه بود؟

-من باید برم آدریان بعدا حرف میزنیم، شبت بخیر.

تا خواستم مانعش بشم تماسو قطع کرد!

مثل دیونه ها به صفحه موبایلم خیره شدم، اون انقدر مهم بود که تماسو

زود قطع کرد!

نفسمو محکم بیرون دادم.

نباید خودمو درگیرش می کردم، الان برام خیلی زوده بخوام درگیر

احساسات بشم.

موبایلمو خاموش کردم و کاملا روی تخت دراز کشیدم.

تاوان خیانت, [AM 11:39 1/1/2024]



#تاوان_خیانت3

#پارت_187

انقدر من و الکس خسته بودیم که شایان پشت فرمون نشست و ما هم
روی صندلی هامون لش کردیم و تمام مسیر برگشت رو بین خواب و
بیداری بودیم.

-رسیدیم بچه ها بلند بشید.

صدای دد رو می شنیدم ولی پلکام مثل چسب بهم چسبیده بودن و نمی
تونستم باز کنم.

دستی روی شونم نشست و تگونم داد.

-دد یکم دیگه بلند میشم.

خواستم توی جام بچرخم اما نمی شد.

-چی شده شایان؟

-جفتشون خوابن بلند نمیشن.

دستم رو گوشم گذاشتم تا صداشون مانع خوابم نشه.

کم کم خوابم داشت سنگین می شد که یه دفعه خودمو توی هوا شناور

حس کردم!

تند چشمامو باز کردم و صورت ددی رو توی فاصله ی کمی از خودم دیدم.
-بیدار شدی؟

-ددی بزارم زمین خودم می تونم پیام.

-مطمئنی؟ چشمات خمار خوابه میخوری زمین.

-نه... بزارم پایین

تقلا کردم که آوردم پایین. با اخم به لبخندش نگاه کردم. چرا انقدر زورش
زیاده بتونه به این راحتی براید استایل بغلم کنه!
دستشو پشت کمرم گذاشت.

-برو اتاقت داری بیهوش میشی آدریان
-همش تقصیر ساعت مزخرفه.

خمیازه ای کشیدم و نگاهی به صندلی عقب انداختم اما خبری از الکس
نبود.

قدمی برداشتم و بی تعادل جلو رفتم، قدمام مثل آدمای مست شده بود.
گیج از نرده گرفتم و خودمو با زوری به اتاقم رسوندم و نفهمیدم کی توی
تخت رفتم.

تاوان خیانت, [AM 11:44 1/3/2024]





#تاوان_خیانت3

#پارت_188

از زبان آوا

رادان که از پله ها بالا اومد با ناز برایش چشم غره ای رفتم.
-مگه نمی دونی آدریان دوست نداره مثل بچه ها باهاش رفتار کنی باز
بغلش می کنی؟
یه قدم جلو اومد و تو یه حرکت یه دفعه دستاشو زیر باسنم حلقه کرد و
توی بغلش کشیدم.
دستامو تند دور گردنش حلقه کردم تا نیفتم.
-صد سالشم بشه بازم برای من بچه اس.
-واقعا که ببینم شماها کاری می کنید بچه هام بزارن برن، همه
دوستاشون دارن خونه جدا میرن هی من می ترسم برن شما هم که هی
کرم می ریزید.
سمت اتاقمون قدم برداشت و الکی سر تکون داد.
-اگه ما تربیتشون کردیم خیالت راحت حالا حالاها ور دل خودمونن.
لبامو با ناراحتی غنچه کردم و تا خواستم اعتراض کنم لباشو روی لبام
گذاشت و صدامو تو گلو خفه کرد.

با عطش لبامو حرکت دادم و منم بوسیدمش که زبونشو داخل دهنم فرو کرد و مکی زد.

غرق بوسه بودم که یه دفعه خم شد و تو جای نرمی فرو رفتم.
دستامو از دور گردنش باز کردم و کمی به عقب هلش دادم که با بوسه محکمی ازم جدا شد.

نفس عمیقی کشیدم و رادان بلیزشو از تنش کند.
-کل راهو پشت فرمون بودی، خسته ای.
-خستگیمو از بین ببر عزیزم.

لبخند بزرگی زدم و دست انداختم زیر پیرهن خودمو و از تنم در آوردمش.
-منم خسته ام...

سرم سمت در برگشت و شایان همون جلو شلوارشو در آورد و تا به تخت برسه بلیزشم در آورد.

-الکسو بردی اتاقش؟ بیدار نشن بچه ها؟
-خیالت راحت خواب هفت پادشاهه.

تاوان خیانت, [PM 12:04 1/6/2024]

✨💧❤️ ✨💧❤️ ✨💧❤️

✨💧❤️ ✨💧❤️

✨💧❤️

✨

#تاوان_خیانت3

شایان روی تخت اومد و کامل لختم کرد و لباسو روی لبام گذاشت.
رادان بین پاهام نشست و دستشو روی بهشتم گذاشت و تند مالیدش...
ناله ای کردم و بهشتم سریع خیس شد. یکی از انگشتاشو داخلم کرد و به
زور صدای نالمو خفه کردم.

دومین انگشتشو که واردم کرد صدام بلند شد.
-آیی... آه...

انگشتاشو آروم عقب و جلو کرد که با شهوت نالیدم:
خودتو می خوام، پرم کن...

انگشتشو یه دفعه بیرون کشید و مردونگی داغ و کلفتشو روی بهشتم
کشید که پاهامو بیشتر باز کردم.

روی سوراخم گذاشت و آروم فشار داد که لبه های بهشتم کش اومدن و
مردونگیشو بلعیدن.

انگشتای شایان روی چو.چو. ولم نشست و تند تند مالیدش که ملحفه ی
تخت رو چنگ زدم و ناله ی بلندی کردم.

شایان دوتا از انگشتای دست دیگشو توی دهنم کرد که زبونمو دورش
کشیدم و مکیدمش.

رادان داخلم محکم تلمبه می زد و انگشتای شایان داشت دیوونم می
کرد...

انگشتاش که خیس شد از دهنم بیرون کشید و رادان هم مردو.نگیشو در آورد.

-نه... آه...

-داگی شو آوا

از شهوت دلم می خواست مردو.ونگیشو بگیرم و خودم بکنم تو به.شتم...

بلند شدم و دستامو روی تخت گذاشتم، سرمو به عقب چرخوندم که هر دوتا شون پشتم قرار گرفتن...

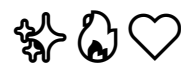
آب بهشتمو روی سوراخ باسنم کشیدن و مردو.نگی یکیشون روی سوراخ با.سنم نشست و فشاری داد.
-آیی...

دوباره فشار داد که نفسمو حبس کردم تا کلشو واردم کرد.

یکم عقب و جلو کرد که یه دفعه مردو.نگی یکیشون توی بهشتم رفت و ضربه ی محکمی زد.

-اوف آوا هنوزم مثل روز اولت تنگی.

تاوان خیانت, [AM 11:20 1/8/2024]



#تاوان_خیانت3

#پارت_190

همزمان توی با.سن و به‌شتم تلمبه می زدن و صدای ناله هامون اتاقو پر کرده بود.

لعنتیا نقطه ی لذتمو پیدا کردن که دقیقا به همون جا ضربه می زدن. بعد از چندتا تلمبه ی محکم بدنم لرزید و ارضا شدم. -اوف آوا...-

به‌شتم تنگ تر شد و مردو.نگی شایانو انگار بلعید...

بی جون سرم روی بالش افتاد و اونا دوباره تلمبه زدن.

با چندتا ضربه رادان خودشو بیرون کشید و با ناله ای آتش اومد.

چندتا دستمال برداشت و خودشو تمیز کرد و کنارم روی تخت افتاد.

گردنمو گرفت و سرمو سمت خودش کشید و لبامو بوسید.

حرفه ای لبامو می خورد و زبون می زد جوری که دوست نداشتم هیچ

وقت بوسمون تموم بشه اما خیلی زود نفس کم آوردم و عقب کشیدم.

شایان مرد.ونگیشو ازم بیرون کشید که به پشت برگشتم.

دستشو دور مرد.ونگی کلفتش حلقه کرد و نگاهش روی بدنم می چرخید

تا اینکه آتش با فشار روی پاهام ریخت.

-آه خودت تمیزم کن من حموم نمیرم.

خسته چشمامو بستم که دست رادان دورم حلقه شد...

داشت خوابم می برد که در اتاق باز شد و صدای نریمان پیچید.
-اوه بدون ما؟ چقدر زرنگید شما دوتا جونور.
پلکامو نامحسوس محکم تر روی هم فشار دادم هیچ حال نداشتم یه راند
دیگه هم انجام بدم.
-درست حرف بزن نریمان.
-آخ نیما! واقعا که سر تو هم کلاه گذاشتن باز منو میزنی؟
-مگه آوا تموم شده؟ بعد این همه سال بازم حسودی.
-آره بین خوابه، پس تموم شده!
دوباره صدای پس گردنی اومد و به زور جلوی خنده ام رو گرفتم تا لو نرم.
-زبونتو گاز بگیر، انگار فردا رو ازت گرفتن.
-نخیر الان بیدارش می کنم.
کم مونده بود چشمامو باز کنم و فرار کنم که رادان دست و پاهاشو دورم
پیچوند و برام حفاظ شد.
-خسته اس نمی تونه.
-برو اونور رادان زرنگ، می خوام حرمت ریش سفیدتو نگه دارم وگرنه
پرتت می کنم.
-عینک بزن نریمان، کجای ریشش سفید شده؟
-برو بابا نامرد، همه داداش دوقلو دارن منم دارم معلوم نیست داداش
دوقلوی منی یا رادان انقدر طرفدارشی.
تخت بالا و پایین شد و عطر نیما توی مشمامم پیچید.
-خستم کم کلکل کنید خوابم میاد.

-بی بخار... آبی....
لای چشممو یکم باز کردم که نریمانو تو بغل نیما دیدم.
محکم گرفتتش که چشممو تند بستم.
-بگیر بخواب، تو چرا هیچوقت خسته نمیشی آخه!
-ولم کن گرمه.
-هیس بخواب، شایان چراغو خاموش کن.

تاوان خیانت, [PM 12:35 1/10/2024]



#تاوان_خیانت3

#پارت_191

شایان بلند توی عمارت داد زد:
-بدو نریمان دیر شد.
با دو از پله ها پایین اومد و کیفمو بالا آورد.
-آوردمش.
لبخندی زدم و باهم بیرون رفتیم.

هیچکس خونه نبود و ما سه نفرم تصمیم گرفتیم بیرون بریم و یکم دور و اطراف رو چرخ بزنیم.

دلم برای خیابون و کوچه پس کوچه های تهران تنگ شده بود.
یادش بخیر چقدر اینجاها خاطره داشتم، با اون کله ی باد داشتم به هیچ پسر و شماره ای نه نمی گفتم و تا می تونستم خوش گذرونی می کردم.
نریمان پشت فرمون نشست و خودم عقب رفتم تا شایان جلو بشینه.
-خب خانم خانما کجا بریم؟
-بریم دور دور.

شایان چشمکی بهم زد و گفت:
-اوف دور دور رو شب میرن خوشگله.
نریمان خیلی جدی به شایان گفت:
-دور دور رو بدون دختر میرن با دختر برمیگردن خنگه.
جیغی زدم و کیفمو رو سرش کوبیدم.
-خیلی بیشعوری نریمان، همین مونده بری با دختر برگردی پیشم.
-تقصیر خودته تشنه نگهم می داری وگرنه دیشب منم صدا می کردی می گفتم شاید منم دلم می خواست.
-حقته، خوب کردم اصلا. تو برو چشم چرونی کن بینم کی اصلا بهت پا میده.

از آینه نگاهم کرد و گفت:
-امتحان کنم؟ مطمئنی کسی پا نمیده؟
-اوکی نشونم بده.

پاشو بیشتر روی گاز فشار داد و از ماشین جلویی سبقت گرفت.
-بدبخت دختر ندیده خودتو الان به کشتن میدی.
-چرا دیدم.
با حرص نگاهش کردم.
-اونوقت کی؟
همین الان تو آینه دیدم، نگاه کن تو هم.
سریع نگاهم سمت آینه برگشت که قفل چشمای آبیش شد.
-دیدي چه خوشگله.
لبام به دو طرف کش اومدن که با داد شایان از کجا پریدم.
-جلوتو ببین...

تاوان خیانت, [PM 12:56 1/13/2024]



#تاوان_خیانت3

#پارت_192

نریمان با خونسردی لایی کشید و برای ماشینی که کم مونده بود باهاش

تصادف کنیم بوق بلندی زد.
نفسمو محکم بیرون دادم و به پشتی صندلی تکیه دادم.
-خاکبرسرت یه عمری اونور بودیم یکم فرهنگ رانندگی داشته باش.
شایان برای تایید حرفام تند گفت:
-من موندم چه جوری گواهینامشو باطل نکردن.
نریمان سرخوش خندید.
-فعلا که گواهیناممو زودتر از شما بین المللی کردم.
-اونا اگه می دونستن به کی گواهینامه میدن همونجا مینداختنت زندان
حبسشو پیش پیش بکشی.
با کل کل هاشون مسیرو طی کردیم و نریمان ماشینو پارک کرد.
-بریزید پایین که بقیشو باید پیاده بریم.
انقدر دلم برای شلوغی و مردم تنگ شده بود که سریع پیاده شدم و شایان
و نریمان هم کنارم راه افتادن.
هوا تقریبا گرم بود و شایان با دیدن اولین آبمیوه فروشی جلو رفت.
-چی می خورین؟
-یه چیز خیلی خنک و یخ.
سریع اخمی کرد و گفت:
-تو گرما نباید یه دفعه نوشیدنی خیلی یخ بخوری.
سریع به نریمان نگاه کردم که نیشش باز شد و گفت:
-الان یخ در بهشت میخرم برات جیگرت حال بیاد.
شایان با غضب به نریمان نگاه کرد.

-خیر سرت دکتری اما هیچی حالیت نمیشه.

-دنیا دو روزه شایان جونم شل بگیر لذت شو ببر.

همون لحظه دوتا دختر از کنارمون رد شدن و صدای خنده های ریزشون بلند شد، تا نریمان سمتشون برگشت چشمامو براش گرد کردم که سریع سمت فروشنده برگشت و سفارش داد.

بعد چند لحظه با سه تا لیوان بزرگ سمتمون برگشت.

-اینم آب انار یخ یخ جیگر حال بیار.

لیوانو ازش گرفتم و مکی به نی زدم.

-آخیش...

-نخور فشارت میفته آوا

-شکلات پیشمه عزیزم

شایان با مهربونی نگاهم کرد و دیگه چیزی نگفت، برگشتیم تا دوباره راه

بریم که یه دفعه صدای جیغ بلندی از پشت سرمون اومد.

هل شده به عقب برگشتم و اول نگاهم به دختر جوونی افتاد و بعد پسری که روی زمین افتاده بود...

دختره مدام صداش می زد و اون واکنشی نشون نمی داد که یه دفعه

شایان لیوانشو تو دستم گذاشت و با قدمای تند سمتش رفت و کنار

پهلوی اون پسر زانو زد و با دست به شونه ای اون پسر زد.

نریمان دستشو دور کمرم گذاشت و آروم گفت:

-چیزی نیست الان بهوشش میاره.

-تو هم برو کمکش کن نریمان.

نگران نگاهم کرد که خودم لیوانشو ازش گرفتم و اونم بدون معطلی کنار شایان رفت.

-آقا پسر صدامو میشنوی؟ اسمت چیه؟
دختری که کنارش بود با گریه نالید:
-محسن...

شایان چندتا سیلی آروم به صورتش زد که نریمان گفت:
-کارتیدشو چک کن.

شایان سریع دستشو رو گردن پسر گذاشت و بعد چند لحظه خیلی سریع گوششو سمت بینیش برد.

یه دفعه سرشو بلند کرد و تند گفت:

-زنگ بزنید اورژانس ایست قلبی کرده

صدای گریه ی دختره بلندتر شد و من خشکم زد، حتی شماره ی اورژانس هم یادم نمی اومد...

نریمان تند گفت:

-خودت سی پی آر کن تا مرگ مغزی نشده

سریع ساعتشو نگاه کرد و گفت:

-شروع کن

شایان چونه ی پسر رو بالا برد و دهنشو باز کرد و نگاهش کرد، بعد

دستاشو روی سینه ی پسر قفل کرد که یه مرد گفت:

-دست نزن بهش چیزیش بشه یقه تو رو میگیرن.

نریمان عصبی نگاهش کرد و داد زد:

-دکتره، ساکت شو...

-یک، دو، سه، چهار، پنج...

دوباره نگاهم به شایان افتاد که تند تند داشت ماساژ قلبی می داد و می شمرد

نگاهش مدام بین صورت و سینه پسر درگرددش بود و ماساژ می داد...
به عدد صد که رسید دستاشو برداشت و نبضشو گرفت.
-نداره...

تاوان خیانت, [PM 1:15 1/14/2024]

✨💧❤️ ✨💧❤️ ✨💧❤️

✨💧❤️ ✨💧❤️

✨💧❤️

✨

#تاوان_خیانت3

#پارت_193

باورم نمی شد یه پسر جوون جلوم داشت واقعا میمیرد!
شایان نفس عمیقی کشید و دهنشو رو دهن پسر گذاشت و با دست
دماغشو گرفت و شروع کرد به نفس مصنوعی دادن...
سرشو که بالا آورد دوباره دستاشو روی قفسه سینهش گذاشت و شروع

کرد...

نمی دونم عدد چند رو گفت که یه دفعه پلکای پسر لرزید و شایان سریع عقب کشید و اون پسر نفس دردناک و بلندی کشید.
مردم بلند خداروشکر میگفتن، صدای آمبولانس که اومد مردم عقب رفتن و دونفر از ماشین پیاده شدن و سریع به طرف اون پسر رفتن.
شایان رو به یکیشون توضیحاتو میداد و تایم سی پی آر رو می گفت.
دست نریمان که دور کمرم حلقه شد تازه به خودم اومدم، سرمو روی سینش گذاشتم و نفس عمیقی کشیدم.
-بخیر گذشت.

-نباید میزاشتم ببینی، حالت خوبه؟ بده این آب انارو فشارت افتاده یه چیز شیرین میخرم برات.
-حالم خوبه.

اعتمادی به حرفم نکرد و باکس رو ازم گرفت.
روی صندلی جلوی کافه نشوندم و خودش جلو رفت.
پیاده رو کم کم خلوت شد و شایان با لبخند سمتم برگشت.
-زن ما رو باش این چه رنگ و رویه تو داری آوا؟
-چه رنگی؟ خیلیم خوبم.

رو صندلی کنارم نشست و یکی از آب انارها رو رندوم برداشت و ازش خورد.
-دیدی که حالش خوب شد الانم بردنش و چکاپ میشه و بقیه درمانش.
سری تکون دادم.

-خیلی جوون بود، دور از جون بچه هام انگار همسن اونا بود مگه نه؟
-دوست دخترش گفت مشکل قلبی داشته، بیخیال آوا بهش فکر نکن.
-سه تا آب هویج بستنی گرفتم بزنیم تو رگ که بدجوری حال میده.
اول برای منو داد و ادامه داد:
-بدو آوا بخور بگو چه جوریه.
-کمی همش زدم و مکی بهش زدم.
-خوبه.
-بستنی سنتی ها هم مزشون عوض شده؟ یادمه اونی که رادان میخرید
خیلی خوب بود.
-نریمان تند تند با قاشق بستنی هاشو میخورد سرشو تگون داد:
-آره اونا خوب بود واقعا.
-خنده ام گرفت، دو لپی داشت می خورد و می گفت اونا بهتر بودن.

تاوان خیانت, [PM 12:46 1/17/2024]



#تاوان_خیانت3

#پارت_194

از زبان آدریان

امروز روی زمین یخ تمام حواسم به در ورودی بود تا پاییز بیاد با اینکه
می دونستم هنوز برنگشته! دیشب تا صبح بهش فکر می کردم چرا انقدر
جذبش شدم وقتی به خودم اومدم فهمیدم تمام مدت چشماش پشت
پلکام نقش بسته بود!

من تو دام چشمای عسلیش افتاده بودم!

-آدریا بیداری جوابمو نمیدی؟

از صدای الکس تکونی خوردم، کی اومد تو اتاقم؟

چی شده؟

-یه ساعته دارم صدات میکنم بیا شام.

-آهان، خب باشه اومدم.

بلند شدم که مشکوک نگاهم کرد.

-چیکار می کردی؟

-هیچی

نگاهی به پشت سرم انداخت و وقتی چیزی پیدا نکرد بیرون اومد.

همه دور میز نشسته بودن و ما آخرین نفر بودیم.

-ببخشید دیر کردیم.

مامان با لبخند مهربونش گفت:

-قربونتون برم اشکال نداره، چی می خورید؟

نگاهم روی میز چرخید، تمام غذاها ایرانی و پر از رنگ و بوی اشتهای برانگیز بودن!

شروع کردیم به غذا کشیدن و مشغول خوردن بودیم که شایان گلوشو صاف کرد.

-من تصمیم گرفتم این مدتی که اینجا چند ساعتی تو روز برم بیمارستان برای کار.

قاشقو تو بشقاب برگردوندم و با تعجب نگاهش کردم.
بابا اولین نفر سوال کرد.

-چطوری می‌خواهی اینکارو کنی؟ مگه همینجوری الکیه راحت بدن؟
یکی از دوستانم هم اینجا کار می‌کنه هم نصف سوال اونوره، می‌تونه درست کنه برام.

-ما اومدیم مسافرت حال و هوامون عوض بشه نه دوباره کار کنیم شایان!
خودت و نیما همین امروز رفته بودید شرکت اون کار نیست؟

تاوان خیانت, [AM 11:43 1/19/2024]

🌟💧❤️🌟💧❤️🌟💧❤️

🌟💧❤️🌟💧❤️

🌟💧❤️

🌟

#تاوان_خیانت3

-کار پشت میز نشینی ما رو با جراحی خودت مقایسه می کنی؟
-فکرشو کردم رادان، می تونم که گفتم.
-ددا! تو قول دادی بریم کویر!
شایان سمت من و الکس برگشت.
-قربونت برم عزیزم کی دیدی قولمو فراموش کنم حتما کویر میریم.
-پس چرا می خوای بری بیمارستان! ددی راست میگه اومدیم برای
استراحت نه کار.

منم سری تکنون دادم و گفتم:

-اینجوری خسته و مریض میشی، چرا به خودت فکر نمی کنی دد؟
-جوجه های من چقدر بزرگ شدن که نگران منن، مراقب خودم میشم که
مریض نشم زیادم کار نمیکنم خوبه؟

به بابا نگاه کردم نمی دونستم چرا شایان می خواد فداکاری کنه و از تایم
استراحت و تفریحش بزنه واسه همچین کاری!

بابا لیوان آبی برداشت و گفت:

-حتما به همه چی فکر کردی که این تصمیم رو گرفتی، باشه هر کاری
دوست داری انجام بده.

نگاهم روی نریمان برگشت موافق بود یا مخالف؟
انگار نگاهم سنگین بود که سرشو بلند کرد و نگاهم کرد.
-جانم؟

-دد شما چیکار می کنید؟
ابرویی بالا انداخت و گفت:
-هیچی، مسافرتیم دیگه بعدم من یه وی آی پی دارم که حواسم باید به
اون باشه.
-کی؟ چرا نگفتی دد؟
-بغلت نشسته دیگه خنگم.
با دیدن الکس خنده ام بالا رفت.
با سر و صدا و بحث غذا می خوردیم که گوشیم توی جیبم لرزید.
برداشتمش و با دیدن پیام پاییز به زور لبخندمو گرفتم.
تند روی پیامش زدم. « سلام خوبی؟ ما رسیدیم تهران فردا سالن میایی؟ »
سریع براش تایپ کردم...
-سلام پاییز جون، من خوبم تو راحت رسیدی؟ خسته نیستی می تونی
فردا بیایی سالن؟ من میام

تاوان خیانت, [AM 11:22 1/21/2024]



#تاوان_خیانت3

پیامم رو سریع دید و تند جواب داد:

-« آره حتما میام »

با حرفش لبخند عمیقی روی صورتم نشست.

-اوه، مشکوک میزنی کی پیام داده اینجوری ذوق کردی؟

با صدای نریمان سریع سرمو بالا آوردم و گوشیمو خاموش کردم.

-هیچکی، من دیگه سیر شدم مرسی

تند از جام بلند شدم که نریمان ادامه داد:

-کک ما همه ی این دورانو پاس کردیم بیا عکسشو نشون بده قول میدم
مخشو نزنم.

چشمامو الکی درشت کردم و گفتم:

-دد مامان کنارت نشسته!

سرش سمت آوا برگشت و الکی دادی کشید. از فرصت استفاده کردم و
تند از پله ها بالا رفتم و خودمو توی اتاقم پرت کردم.

برای پاییز پیام فرستادم می تونم تماس تصویری بگیرم باهات؟

منتظر بودم جواب بده که عکسشو روی صفحه ی گوشیم دیدم.

با لبخند تماسو وصل کردم و وارد بالکن شدم.

-سلام، خوبی؟

-سلام آدریان، مرسی خوبم. وای موهاتو چقدر باحال شده فر کردی؟

دستمو توی موهام فرو کردم و لبخندی زدم.

نه، تازه از حموم اومدم سشوار نکشیدم خودش اینجوری میشه.

-چقدر قشنگه، کوفتت بشه از دخترا هم خوشگلتری.

-عزیزم خودتو تو آینه ندیدی پس! خوشگلترینی

یه دفعه ذوق کرد و دستشو جلوی دهنش برد.

-واقعاً؟ انقدر خوشگلم؟

سرم تکنون دادم.

-بی نهایت، هم خوشگلی هم بانمک.

از روی تختش بلند شد که نگاهم به اتاقش افتاد. انقدر عروسک و عکس

از هر چیزی رو در و دیوار بود که ابرو هام داشت بالا می پرید.

-میگم آدریان فردا بعد تمرینت کار داری جایی؟

نه، چطور؟

-دوست داری تهرانو بهت نشون بدم؟

چشمام از حرفش برقی زد و گفتم:

-واقعاً؟ می تونی؟

با ذوق سرشو تکنون داد و گفت:

-آره فردا می برمت یه جای خوب، تازه بچه های اکیپ هم پایه ان همه

جا میان.

می خواستم تند بگم نه، به بقیه نگو دوست دارم فقط خودمون دوتایی

باشیم اما به زور جلوی زبونمو گرفتم.

تاوان خیانت, [PM 12:10 1/22/2024]



#تاوان_خیانت3

#پارت_197

تا نیمه های شب با پاییز حرف زدم، انقدر حرف زدیم که می دونستم رنگ
مورد علاقه بنفشه و توی موزیک سبک پاپ رو دوست داره و کدوم شهر
و کشورها رو دوست داره بگرده، آرزوهاش چیه و حتی از چندتا خاطرات
بامزه کودکی مونم برای هم تعریف کردیم.

نفهمیدم ساعت چند بود که هر دو خمار خواب شب بخیر گفتیم و من
توی همون حالت خوابم برد.

با صدای زنگ و ویریه زنگ موبایلم چشمامو خسته باز کردم و خمیازه ای
کشیدم.

-بله؟

صدای جیغ پاییز چشمامو تا ته باز کرد و هول شده روی تخت نشستم.

-آدریان هنوز خوابی؟

تند نگاهی به ساعت انداختم و از تخت پایین اومدم.

-وای خواب موندم، خیلی وقته منتظر می؟

-یه ساعتی میشه.

-بخشید، زود خودمو می‌رسونم قول میدم جایی نری.

-قول نمیدم اگه تا نیم ساعت دیگه نیایی من می‌رم.

-باشه، باشه زود خودمو می‌رسونم نری پاییز...

-پس زود قطع کن آماده شو بیا.

-می بینمت.

تلفنو قطع کردم و تند وارد سرویس شدم. کارامو سریع انجام دادم و لباس پوشیدم.

سوئیچمو برداشتم و تند از پله ها پایین رفتم.

-سلام کجا با این عجله؟

-وای مامان چرا بیدارم نکردی؟ خواب موندم.

-فکر می کردم هنوز با ساعت اینجا اوکی نشدی گذاشتم بخوابی، کاری داشتی؟

-آره باید یکیو ببینم، برای ناهار نمیام.

-باشه، مراقب خودت باش عزیزم.

-اوکی

سوار ماشین شدم و با سرعت از خونه بیرون زدم.

نگاهم مدام روی ساعت و ترافیک در گردش بود، لعنتی نیم ساعت گذشته بود! اگه منتظرم نمونه چی؟

دستم رو بوق گذاشتم تا یکم با سرعت تر رانندگی کنن.

پاییزو از دور دیدم که کنار خیابون وایستاده بود! دختر خر می خواست

بره؟

سریع جلوی پاش ترمز زدم و شیشه رو پایین دادم.
-واقعا که، داشتی می رفتی؟

تاوان خیانت, [PM 12:51 1/25/2024]

✨💧❤️ ✨💧❤️ ✨💧❤️

✨💧❤️ ✨💧❤️

✨💧❤️

✨

#تاوان_خیانت3

#پارت_198

-دیر کردی، حقت بود برم.

-سوار شو عزیزم، بریم جبران کنم برات.

در ماشینو باز کرد و تا سوار شد گفت:

-سقفشو باز کن آدریان، حال میده.

سری تکون دادم و سقف ماشین آروم عقب رفت و پشت ماشین جمع شد.

پاییز ذوق زده جیغی کشید.

-وای خیلی خوبه، هر چی به بابا گفتم از این مدل یکی بخره گوش نمیده.

-هر وقت خواستی بگو خودم می برمت و کل شهر و باهاش می
چرخونمت.

باد لای موهاش زد و شالش روی شونه هاش افتاد، موهای قهوه ایش زیر
نور خورشید می درخشید و تارهاش توی هوا تاب می خوردن.
نگاهمو به زور ازش گرفتم و به جلوم دادم، لعنتی عطرش چقدر خوشبو
بود!

-یه تقلب کوچولو می رسونی آدرس یه کافه خوب بدی، برای یه دختر
خانمی می خوام که ببرمش اونجا و از دلش دربیارم.
با چشمای درشتش نگاهم کرد و لبخند دلبری زد که حس خوبی کل
وجودمو گرفت.

-اینو پیچ به راست.

راهنما زدم و وارد خیابونی که اشاره کرد، شدم.

با راهنمایی هاش به کافه مد نظر رسیدیم.

دستشو گرفتم و وارد کافه شدیم، با دیدن اون همه گل و گیاه نفس
عمیقی کشیدم.

-چقدر سلیقه ات خوبه! فکر می کردم الان یه جای تاریک انتخاب می
کنی!

-من گل و گیاهو خیلی دوست دارم اینجام معروفه به کافه گل

یه پسر که از کنارمون می گذشت با چشمکی گفت:

-گل و عشق...

لپای پاییز درجا قرمز شدن و سرشو یکم پایین انداخت.

دستشو کشیدم و بی توجه به خجالت کشیدنش که برای من کلی شیرین بود گفتم:

-اونجا خوبه؟ یه درخچه میوه هم کنار صندلیش هست.
-خوبه.

دستشو کشیدم و به میز که رسیدیم صندلی رو براش عقب کشیدم تا بشینه.

-چقدر جنتلمن!

لبخندی زدم و رو به روش نشستم.

-مامانم میگه دخترا پرنسسن وقتی باهاشونی باید مثل یه ملکه باهاشون رفتار کنی.

-اوه چه مامان خوبی داری، معلومه از اون مادرشوهر مهربونا میشه.
خنده ی آرومی کردم.

-احتمالا همینطوره، خب چی می خوری؟

نگاهی به منو که روی میز بود انداخت و گفت:

-من گرسنمه، از غذاها انتخاب می کنم.

-عالیه، چون منم شدید گرسنم.

دوتایی به منو نگاه انداختیم، همه مدل غذا داشت هم فست فودی هم

ایرانی. نمیدونستم اینجا کدومش بهتره.

-انتخاب کردی؟

پاییز سری تکون داد و گفت:

-آره، پاستا آلفردو می خوام.

سری تکون دادم که گارسون سمتون اومد.

تاوان خیانت, [PM 12:44 1/27/2024]

✨💧❤️ ✨💧❤️ ✨💧❤️

✨💧❤️ ✨💧❤️

✨💧❤️

✨

#تاوان_خیانت3

#پارت_199

دوتا پاستا با نوشیدنی سفارش دادم و گارسون رفت.

نگاه پاییز روی موها و چشمام درگردش بود که لبخندی زدم.

-چیزی روی موهامه؟

سری تکون داد و گفت:

-نه، داشتم فکر می کردم چرا انقدر تو و الکس قیافه هاتون تفاوت داره،

هیچیتون شبیه هم نیست حتی قد و هیکلتون!

-خب آخه ما تنی نیستیم.

چشماش گرد شدن.

-اوه متاسفم نمی دونستم، ببخشید ناراحت کردم.

-نه مسئله ی مهمی برای ما نیست، برامون مهم نیست پدر و مادرامون

فرق می کنن مهم حس بینمونه که هممون یه خانواده هستیم، جونمون برای هم در میره.

-چقدر قشنگ! خوشحالتون انقدر پشت همید.

-تو از خودت بگو.

-خانواده من زیاد صمیمی نیست، خواهر و برادری ندارم.

-عوضش کلی دوست داری پاییز.

سری تکون داد و طره ای از موهاش که پایین افتادو پشت گوشش فرستاد.

-اگه دوستانم نبودن، خیلی تنها می بودم.

نمی دونستم چی باید بگم، دنبال جمله ی مناسبی می گشتم که گارسون اومد و میز رو چید.

تشکری کردم و به پاییز گفتم:

-شروع کن، ببینم سلیقه ات چطوره. بنظر که عالی میاد.

چنگال رو برداشتم و کمی ازش خوردم.

-خوبه؟

-یه جوری مشتاقی انگار خودت درستش کردی، خوبه ولی شبیه اصلش نیست.

با خنده مشغول خوردن شد.

-من هیچی بلد نیستم درست کنم.

-واقعا؟

سری تکون داد.

-یه جوری تعجب کردی انگار تو بلدی درست کنی.
-معلومه که بلدم!
اینسری اون بود که تعجب کرد.
-باورم نمیشه! اصلا به سر و وضعت نمیخوره. بهت می خوره از این بچه
های مایه دار باشی که صبح تا شب تفریح میکنن.
-خب ما تفریح می کنیم اما با الکس کار هم می کنم، به زودی تو یه
کمپانی هم قراره مشغول به کار بشیم. غذا هم همه چیز نه اما بلدیم.
چه کاری قراره انجام بدید؟

تاوان خیانت, [PM 12:49 1/29/2024]



#تاوان_خیانت3

#پارت_200

-تو یه کمپانی بازی سازی، برنامه مینویسیم و بازی طراحی می کنیم و
همه کارایی که بهش مربوطه.
-اوه چقدر خفن!

انقدر حرف زدیم و خندیدیم که نفهمیدم غدامون چه جوری تموم شد!

-برای دسر چی دوست داری پاییز؟

-اوه من دیگه نمی تونم آدریان

-این همه حرف زدیم همش هضم شد، یه چیزی بگو دیگه.

-اوم شیک شکلاتی.

-شکلاتی، انتخاب خوبیه. دفعه بعد که ببینمت برات یه عالمه از اون

شکلاتو که دوست داری میارم.

چشماش برقی زدن و ذوق کرد.

شیک هامون خیلی زود رسیدن و دوباره غرق صحبت شدیم انقدر که

وقتی نگاهم به آسمون بیرون افتاد از تاریکیش تعجب کردم.

-شب شد پاییز!

سرش سمت شیشه چرخید و با دیدن ماه تو آسمون ابروهاش بالا پرید.

-ما چقدر حرف زدیم مگه!

لبخندی به صورتش زدم و گفتم:

-انقدر شیرین و بامزه حرف زدی که اصلا گذر زمانو حس نکردیم.

لبخند دلنشینی زد.

-میگم آدریان.

-جانم؟

-امشب دوستانم پارتی گرفتن منم دعوت کردن، باهام میایی؟

نگاهی به ساعت انداختم نزدیک هشت شب بود.

-دیر نمیشه تا برم لباس عوض کنم؟

-لباسات که خوبه! از صد فرسخی نشون میده مارکه، یه کلمه هم که حرف
بزنی از لهجه ات معلوم میشه کلا اورجینال و خاصی.
-دیونه.

نخودی خندید و گفت:

-بیا دیگه، دوست دارم به دوستام نشونت بدم.

از فرصت استفاده کردم و سریع گفتم:

-اونوقت نمیگن من کی تو میشم؟

-اوم... چطوره بگم دوست پسرمی!

چشمام برقی زدن.

-اوکی، قبوله. بلند شو پرنسس که بریم حسابی شوآف کنیم.

دستشو گرفتم و بلند شدیم.

میز رو حساب کردم، البته که بعد شیک کلی چیز دیگه هم خورده بودیم.

سوار ماشین شدیم و پاییز آدرس رو بهم گفت.

تاوان خیانت, [PM 12:35 1/31/2024]

✨💧❤️ ✨💧❤️ ✨💧❤️

✨💧❤️ ✨💧❤️ ✨💧❤️

✨💧❤️

✨

#تاوان_خیانت3

سرم توی باغ چرخید و با تعجب به پاییز نگاه کردم.
-دوستت چند سالشه پاییز؟

-همسن تو، چطور؟

-نصف آدمای اینجا سنشون خیلی بیشتر از ماست!
-دیگه اینجا وقتی یکی پارتی میگیره هرکی یه دوست و آشنا با خودش
میاره تفاوت سن زیاده ولی عادیه.

نگاهم به چندتا پسر که سرتا پا خالکوبی بودن، حتی از خالکوبی های
ددی هم بیشتر! هیکلاشون گنده و سنشون زیاد... اینا خطرناک نبود برای
چندتا دختر بچه!

از باغ رد شدیم و توی سالن رفتیم که نفسم از حجم زیاد بوی عطر و دود
که مخلوط شده بود گرفت.

سالن تاریک بود و چندتا نورپردازی رنگی کوچیک داشت، صدای موسیقی
در و دیوارو می لرزوند.

فکر نمی کردم منظور از پارتی دوستانه ی پاییز همچین چیزی باشه!
اینجا بیشتر شبیه اون مهمونایی خفنیه که بابا اینا می رفتن تا بیشتر
قرارداد کاری ببندن و یکمم قدرت نمایی کنن.

یهو یه دختر تو بغل پاییز پرید که دستش از تو دستم کشیده شد.
با چشمای ریز نگاهشون می کردم، لباسش انقدر باز بود که راحت می
تونستم همه پیشو ببینم.

یکم جیغ جیغ کردن و بعد دست پاییز رو کشید که گفتم:
-کجا؟

-میرم لباسمو عوض می کنم میام، پیدات میکنم عزیزم.
نگاه اون دختر روی من کشیده شد و یهو لبخند بزرگی زد.
-ای وای سلام، ببخشید حواسم نشد، من دوست صمیمی پاییزم.
-سلام.

-ما زود برمیگردیم.

-اشکالی نداره.

دست پاییز رو کشید و کنار گوشش گفت:

-عوضی چی تور کردی، از ناف لس انجلس پیداش کردی؟

چشمام چهارتا شدن اما انگار منو ندیدن که با خنده از من دور شدن.

اگه قیافم به جای دد به بابا یا ددی می رفت اونوقت بازم همچین حرفی

می زدن؟ تور کردن چی بود؟

از لا به لای جمعیت رد شدم، با دیدن کلی گیلان که تو دست بقیه بود

بازم تعجب کردم.

تا جایی که یادمه نریمان گفته بود تو ایران خوردن مشروب قانونی نیست

و باید قایمکی تو خونه خورد! الان این قایمکیه؟

تاوان خیانت, [PM 12:42 2/2/2024]





#تاوان_خیانت3

#پارت_202

سرم اطراف می چرخید که یه نفر صدام زد. برگشتم و با چندتا پسر و دختر که نزدیکم بودن، چشم تو چشم شدم.
-تنهایی پسر؟
یه قدم سمتش رفتم و گفتم:
-نه منتظر دوست دخترمم.
جمعشون یه دفعه خندیدن و پسره گفت:
-یه بار دیگه بگو؟ ادا میایی داداش؟
ناخودآگاه اخمام توی هم رفتن، منظورش چی بود!
یکی از پسرها که از خنده سرخ شده بود بین خنده هاش گفت:
-حالا دو سال کجا رفتی اینجوری لهجه گرفتی؟
ابروهام بالا پریدن، پس واسه این مسخره ام می کرد!
اخمی کردم، یه قدم عقب رفتم که یکی از دخترها که تو بغل یه پسر بود جلو اومد و گفت:
-اذیتش نکنید بچه ها، تا دوست دخترت بیاد می خوای من همراهت باشم؟

-نه، منتظرش میمونم.

پشتمو بهشون کردم و تا چند قدم برداشتم پاییز رو دیدم.

با قدم های بلندتری سمتش رفتم و دستشو گرفتم.

-دیر کردی عزیزم.

-بخشید، بیا بریم دوستانو بهت معرفی کنم.

دستمو کشید و همراهش برد، دوستاش چندتا دختر همسن خودش

بودن که همشون دوست پسر داشتن واسه همین پاییز انقدر با

خوشحالی منو بهشون معرفی می کرد و با ذوق می گفت تازه ایران اومدم

و اصلا با ایران و فرهنگش آشنا نیستم و خودش می خواد منو با همه جا

آشنا کنه.

یه خدمتکار با گیلان های مشروب از کنارمون می گذشت که یکی از

پسرها که اسمش امیر بود گفت:

-اونو بیار اینجا

خدمتکار سمتمون برگشت و همه یه گیلان برداشتن، از کنارم که گذشت

منم یکی برداشتم.

نگاهی به پاییز که برنداشته بود کردم.

-نمیخوری تو؟

سری تکون داد و گفت:

-نه عزیزم، حال بد میشه.

گیلاسو بالا آوردم و با لبخند گفتم:

-پس به سلامتی خودت.

یه دفعه سر کشیدمش و چشمام از مزه ی به شدت تلخ و تند و تیزش بسته شد.

گلوب سوخت و گیلای خالی رو پایین آوردم.

-این چی بود دیگه؟ این اصل نبود!

یکی از پسرها دومین گیلایو بالا برد و با خنده گفت:

-داداش اینور همه چیز فیکه یکم بمونی عادت میکنی.

خنده ام گرفت. یکی از دخترها بلند شد و گفت:

-بچه ها بلند شید بریم وسط، همش نشستیم اینجا.

پاییز هم بلند شد و دستمو کشید، از تصور رقص با پاییز هیجان زیر

پوستم دوید.

تاوان خیانت, [PM 12:00 2/3/2024]

✨💧❤️ ✨💧❤️ ✨💧❤️

✨💧❤️ ✨💧❤️

✨💧❤️

✨

#تاوان_خیانت3

#پارت_203

به پیست که رسیدیم دستمو دور کمر پاییز پیچیدم و به خودم نزدیکترش

کردم.

بوی عطرش محشر بود، دلم می خواست سرمو توی گردنش ببرم و تا می
تونم نفس بکشم.

با ریتم آهنگ تکون خوردم و پاییز با دلبری توی بغلم می رقصید.

با هر چرخش ریزی که تو بغلم می زد قلبم تندتر می زد، دوست داشتم
بغلش کنم و به خودم فشارش بدم.

آخر آهنگ که رسید سرمو جلو بردم و توی چشمای عسلیش غرق شدم،
انقدر که وقتی لبام روی لبای نرم و داغش نشست تازه به خودم اومدم.
لباش نمی داشت سرمو عقب ببرم، دستمو پشت گردنش گذاشتم و لبامو
آروم تکون دادم و بوسیدمش...

مزه اش انگار مزه ی یه تیکه از بهشت بود، انقدر ناب و دلچسب.

با ولع لبامو تکون دادم و تند تند می بوسیدمش، لباش که یکم از هم
فاصله گرفت زبونمو داخل دهنش فرستادم و از شدت خواستنش دلم می
خواست وجودشو توی خودم بکشم و قورتش بدم.
دستای پاییز که دور گردنم حلقه شده بود آروم بالا خزید و لای موهام
رفت.

دلم نمی خواست این بوسیدن هیچ وقت تموم بشه اما سر و صدایی توی
خونه پیچید و یه پسر با شدت بهمون خورد...

تند دستامو دور پاییز حلقه کردم تا نیفته، اون پسر نگاهی بهمون انداخت
و هل شده داد زد:

-فرار کنید، پلیسا ریختن.

منظورشو نفهمیدم ولی پاییز یه دفعه تو بغلم تقلایی کرد و با اضطراب گفت:

-بدو آدریان الان میگیرنمون.

-چرا؟ چی شده مگه؟

بی توجه به سوالم دستمو گرفت و کشید. از بین جمعیت که هر کدوم یه طرف می دویدن، جلو رفتیم و پاییز از یه در دیگه بیرون کشیدتم و توی حیاط رفتیم.

تا خواستم بفهمم کجا می کشتم یه دفعه دونفر از پشت سرمون داد زدن: -ایست، وایستید.

با دیدن اسلحه ی تو دستشون سریع پاییز رو گرفتم تا ندوعه، می ترسیدم یه دفعه بهمون شلیک کنن...

پاییز ترسیده به پشت سرمون نگاه کرد و تند تند گفت:

-به هیچی اعتراف نمی کنی، حتی تست الکلم گرفتن بگو نخوردی فهمیدی؟

-چرا؟

قبل از اینکه چیزی بگه یکی از پلیس ها وحشیانه دستمو گرفت و کشید جوری که دست پاییز از توی دستم بیرون کشیده شد.

تاوان خیانت, [PM 1:18 2/4/2024]





#تاوان_خیانت3

#پارت_204

با ضرب و تشر سمت بقیه مامورا و کسایی که گرفته بودن، کشیدند.
از کارشون گیج شده بودم، یه جوری رفتار می کردن انگار مجرمم، درحالی
که نمی دونستم چه جرمی مرتکب شدم.
-ای بابا سرکار چیزی تو مهمونی نبود ریختید اینجا.
-برو حرف نزن، تو کلانتری همه چیز مشخص میشه.
چندتا سرباز و پلیس از باغ بیرونمون بردن و یکی یکی سوار ون کردنمون.
روی یکی از صندلی های کنار پنجره نشستم، دخترها رو سوار یه ماشین
دیگه کردن و من بینشون دنبال پاییز می گشتم.
اتفاقی براش نیفته! نکنه مثل جریان پارتی مدرسه بشه!
ماشین راه افتاده بود و من نگران به اطراف نگاه می کردم. اگه موبایلمو
نگرفته بودن به یکی زنگ میزدم تا یه کاری کنه.
یه ربعی توی استرس گذشته که به اداره ی پلیس رسیدیم و همه رو پیاده
کردن.
توی راهروی اداره به صفمون کردن و دستامونو به همدیگه دستبند زدن!
دخترها رو هم جلومون به صف کردن و پلیس ها از بینمون گذشتن.

پاییز دورتر ازم بود اما با این حال صداش زدم.

-پاییز!

سرش سمتم برگشت و چشماش نگران بود و دلمو زیر و رو می کرد.

-چرا گرفتنمون؟ چی شده؟

-هیس ساکت!

با تشریه پلیس پاییز سرشو پایین انداخت. دخترا رو از پیشمون بردن و پاییز نتونست جوابی بده.

یه پلیس و سرباز جلو اومدن و با دستگاه تشخیص الکل یکی یکی از اول صف تست می گرفتن.

به من که رسیدن یکیشون گفت:

-ها کن.

یعنی بخاطر مشروب خوردن واقعا گرفتنمون؟

نفسمو بیرون دادم و دستگاه مثبت شد. یارو پوزخندی زد و گفت:

-پس الکل خوردی.

پاییز گفته بود به هیچی اعتراف نکنم پس گفتم:

-نخوردم.

اخمی کرد و غرید:

-دروغ نگو، پروندتو فرستادم دادگاه میفهمی.

منم متقابلا اخمی کردم که گفت:

-کارت ملی.

-چیه؟

یهو چنان با خشم نگاهم کرد که یه قدم عقب رفتم.

تاوان خیانت, [PM 12:16 2/5/2024]

✨💧❤️ ✨💧❤️ ✨💧❤️

✨💧❤️ ✨💧❤️

✨💧❤️

#تاوان_خیانت3

#پارت_205

یکی که کنارم بود کارت شناساییش رو درآورد که تازه فهمیدم چی می خواسته.

-همراهم نیست، می تونم زنگ بزنم بیارن؟

اون مرد بی حوصله از کنارم گذشت و سراغ نفر بعدی رفت.

یکی یکی تا ته صف تست الکل گرفتن و مشخصاتشونو می نوشتن، به بعضی ها که می رسید می گفت دوباره گرفتیمت ایندفعه برات بد میشه و همینجور حرف ها.

خسته از این همه سرپا و ایستادن نگاهم روی همه چیز می چرخید.

بغل دستیم جوری مست بود که همش سر و بدنش روم می افتاد و می خوابید...

چندتا چندتا پسرها رو داخل اتاق می بردن و بعد از چند دقیقه که بیرون

می اومدن هر کدوم یه طرف می رفت.
وقتی نوبت بهم رسید منتظر بودم سرباز دستبندمو باز کنه اما سراغ نفر
بعدی رفت!

-نوبت من بود!

-تو میمونی آخر.

-چرا؟

-هویتت معلوم نیست، با دخترم گرفتنت.

گیج نگاهش کردم و گفتم:

-دوست دخترمو میگی؟

چند نفری که نزدیکم بودن خندیدن و اون سرباز نیم نگاهی سمتم
انداخت.

-انقدر خوردی گیج شدی داداش یا فکر میکنی هنوز اونور آبی با این حرف
زدنت.

بدجوری حرصم گرفت، دلم می خواست دستام باز بودن تا یقشو می
گرفتم و می گفتم مگه حرف زدنم چشه! مگه دوست دختر داشتن چه
ایرادی داره! اصلا مگه یه مهمونی رفتن مشککش چی بود که اینجوری
گرفته بودنم...

نمی دونم چقدر گذشت، از خستگی پاهام سر شده بودن و سرم درد گرفته
بود. اثر مشروب کلا پریده بود و سرم داشت می ترکید.

فکر کنم آخرین نفرم از اتاق بیرون اومد چون سرباز دست منو باز کرد و
توی اتاق کشیدتم.

با اخم به پلیسی که پشت میز نشسته بود نگاه کردم.
پلیس وقتی نگاهم کرد اونم اخمی کرد و یهو با صدای بلندی گفت:
چرا مشخصاتتو درست پر نکردی؟ دلت میخواد امشبو اینجا بخوابی؟
مشروبم که خوردی...
-نخوردم، می تونم زنگ بزنم کارتمو بیارن.
نمیدونم چی شد پلیسه یه جوری نگاهم کرد، هر چی که بود تلفن روی
میزشو جلو کشید و گفت:
-بگو پدرت بیاد با مدارکت، هیچکس دیگه بجز پدرت قبول نیست.
سری تکون دادم و جلو رفتم.
تلفن رو برداشتم و نگاهی به صورت منتظر مرد انداختم و بعد شماره ی
رادان رو گرفتم. بابا گفته بود توی ایران وقتی میگن پدر فقط اسم رادان
رو باید بیارم چون اسم اون تو شناسنامه ایرانیم هست.
-الو، بفرمایید؟
-ددی...
-جانم آدریان، چرا موبایلت خاموشه! کجایی مشکلی پیش اومده برات؟

تاوان خیانت, [PM 12:20 2/7/2024]



#تاوان_خیانت3

#پارت_206

-پلیس ها منو گرفتن

-چی؟ چرا؟

-نمی دونم، فکر کنم بخاطر پارتی، جرمه آره؟

-چیزی نیست عزیزم نگران نباش الان میام، راستی هیچ حرفی نزن

هرچی خوردی نگو خب؟

-باشه، آی دی کارتمو میخوان

-میدونم عزیزم میارم، آدرسو بده.

آدرس! مستاصل به پلیسه نگاه کردم و گفتم:

-میشه آدرس اینجا رو بگید؟

دوتا اسم خیابون و یه عدد گفت که برای ددی تکرار کردم.

تلفن رو سرجاش گذاشتم که تقه ای به در خورد.

یه پلیس خانم چادری با پاییز داخل اومد، نگران نگاهش کردم مشکلی

براش پیش اومده؟

-جناب سروان از دخترا فقط ایشون مونده پدر ندارن، زنگ زدن به

قیمشون ولی هنوز نیومده.

-باشه می تونید شما برید.

خانمه که بیرون رفت پلیسه رو به هر جفتمون کرد و گفت:

-همو میشناسید درسته؟ باهم بودید موقع دستگیر شدن.
به پاییز نگاه کردم، باید می گفتم آره یا نه؟ چرا هیچی نمی گفت؟
-جواب بدید.

نگاهمو ازش گرفتم و خودم جواب دادم.
-آره

-نسبتتون چیه؟
-دوست...

-دوست داداشمه، خانوادمون یعنی
با تعجب به پاییز نگاه کردم، مگه نگفته بود تک فرزنده! چه جوری برادر
داره پس؟
-بشینید

با حرفش از فکر در اومدم و سمت صندلی ها رفتم. پاییز رو به روم
نشست.

تلفن روی میز زنگ خورد و پلیسه مشغول جواب دادن شد.
نگاهم روی پاییز بود، انگار سنگینیش رو حس کرد که سرشو بالا آورد.
لبامو آروم تکون دادم و لب زدم:
-خوبی؟

سرشو آروم تکون داد ولی رنگش پریده بود!
تقه ای به در خورد و با اجازه ی مرد باز شد.
در آروم باز شد و پرهام داخل اومد!

تاوان خیانت, [AM 10:57 2/10/2024]



#تاوان_خیانت3

#پارت_207

با تعجب بهش نگاه کردم، اون اینجا چیکار می کرد!

درجا نگاهش روی پاییز نشست و بعد جلو اومد.

-سلام جناب

-سلام بفرمایید

-پدر من قیم خانم صدر هست، مسافرتن من به جاشون اومدم.

-گفتن برادرشون میادا!

-برادر؟ پاییز تک فرزنده منظورش من بودم جناب

سری تکون داد و پرونده جلوشو باز کرد و شروع کرد به یه سری

توضیحات...

-ببینید جناب شما باید بیشتر حواستونو جمع کنید، خانم تو سن حساسی

هستند اینجور مهمونایی ها درست نیست امیدوارم متوجه باشید.

-بله درسته، ما فکر می کردیم تولد دوستانه باشه. بار اولشونه لطفا یه

کاری کنید پرونده درست نشه.

-ولی ایشون رو با این آقا گرفتن.

نگاه پرهام تازه روی من نشست، با دیدنم یه تای ابروشو بالا فرستاد.

نمی دونستم چی باید بگم بنابراین ناخوداگاه گفتم:

-سلام.

سری تکون داد که صدای پلیسه اومد.

-نمیشناسیدشون؟

-می شناسم این پسر...

تقه ای به در خورد با اجازه ی مرد باز شد.

نگاهم هنوز روی پرهام بود. اگه چیزی می گفت که اوضاع بدتر بشه چی؟

-آدریان؟

سرم چرخید، ددی بود. جلو اومد و نگاهی به سر تا پام انداخت و بعد به

ماموره نگاه کرد.

مشغول احوال پرسى شد، پاییز آروم بلند شد و کنار پرهام رفت. صدای

آرومشو شنیدم...

-بگو دوست خانوادگیمونه بهت توضیح میدم.

-باید قبلش می گفتمی کجا میری، چرا خودتو گیر انداختی احمق.

-پرهام، خواهش می کنم.

-بفرمایید بشینید، شلوغ نکنید لطفا

ددی سمتم برگشت و کنارم نشست، پاییز و پرهام هم رو به رومون

نشستن.

-شناسنامه و آی دی کارت...

-پاسپورتم آوردم، گفتم که پسر اولین باره به کشورش اومده هنوز مدارکشو کامل دریافت نکرده.

-آقای مجد شما باید بیشتر درباره ی فرهنگ و عقاید کشورش باهاش صحبت می کردید، این کارها در شان یک ایرانی نیست.

تاوان خیانت, [AM 11:37 2/11/2024]

✨💧❤️✨💧❤️✨💧❤️

✨💧❤️✨💧❤️

✨💧❤️

✨

#تاوان_خیانت3

#پارت_208

نگاهی به ددی انداختم، با آرامش پلکی زد تا حرفی نزنم.

-شما اینجا رو امضا کنید.

ددی دستشو رو کمرم گذاشت تا بلند بشم.

خودکار رو برداشتم و این چی بود؟ من و الکس فارسی رو بیشتر در حد

حرف زدن بلد بودیم نه خوندن و نوشتن رون.

-این چیه؟

-تعهد نامه.

به ددی نگاه کردم، بلند شد و نگاهی به برگه انداخت.

-چیزی نیست آدریان فقط امضا کن.

به ددی اعتماد داشتم پس امضا زدم. مدارکمو پس داد.

-این دفعه می تونید برید ولی آقا پسر بدون اینجا نمی تونی با هردختری خواستی هرجایی بری.

نگاه ددی روم نشست و سوالی نگاهم کرد.

نمی خواستم پلیسه چیزی بفهمه و مشکل پاییز بدتر بشه بنابراین به آلمانی گفتم:

-اون دوستمه، موقع فرار پیشم بوده. میشه یکاری کنی آزاد بشه خواهش میکنم.

ددی مثل خودم به آلمانی جواب داد:

-اسمش چیه؟

خیلی آرام لب زدم:

-پاییز

سری تگون داد و سمت مامور برگشت.

-شما درست میگید اما اون دختر آشنای خانوادگیمنه، هر دو خانواده

نظارت دارن مگه نه پاییز جان؟

تند چرخیدم و به پاییز نگاه کردم، پرهام سریع بلند شد و جلو اومد.

-بله آقای مجد درست میگن، ببخشید نشد درست احوال پرسى کنیم.

با هم دیگه دست دادن و مشغول حرف زدن با پلیس شدن.

نامحسوس سمت پاییز رفتم و آروم گفتم:

-حالت خوبه؟

سرشو تکون داد.

-خیلی بد شد.

-نگران نباش همه چیز درست میشه.

-خانم بیاید اینجا، تعهدنامه رو امضا کنید.

لبخندی زدم. پاییز هم انگار استرسش از بین رفت.

سریع بلند شد و سمت میز رفت، با چندتا قول دادن ساده سریع امضا زد

و چهار نفری از اتاق بیرون رفتیم.